

تحلیل فقهی - اقتصادی ربا در وام‌های مصرفی و سرمایه‌گذاری و کاستی‌های فقه متداول در کشف احکام شارع

دکتر بیژن بیدآباد - عبدالرضا هر سینی

واژه‌های کلیدی: ربا، بانکداری اسلامی، فقه

چکیده

در این مقاله، با تحلیلی بر روش شناسی استنباط احکام در فقه، به شرح نارسایی‌های موجود در این زمینه می‌پردازیم و با طرح مباحثی کوتاه در کتاب و سنت و اجماع و عقل و شهرت و سیره و قیاس و استحسان و استصلاح و سد ذرایع، به این موضوع اشاره می‌کنیم که منبع اصلی فقه، یعنی اولی الامر، از منابع فقه حذف شده و لذا این تشتت آرای بعضاً کاملاً متضاد ایجاد گردیده است. در این ارتباط، فتاوی‌ای عدیده‌ای مقایسه می‌شوند که همگی پاسخ به یک سوال هستند. سپس با تعریف و تحلیل ربا و بهره از لحاظ اقتصادی و فقهی و دیدگاه خاص قرآن در این زمینه و چگونگی خروج از حریم ربا و با توجه به اصل حکمت در اصول فقه، به نتایج زیر می‌رسیم:

- ۱) وام دهنده باید در سود و زیان فعالیت اقتصادی وام‌گیرنده سهیم باشد.
- ۲) نرخ دریافت مازاد (بهره) به دلیل این که نمی‌توان نرخ بازدهی سرمایه را از قیل قطعا مشخص نمود، نباید از پیش مشخص و شرط شود.
- ۳) گرفتن بهره در قرض‌های مصرفی، ربا تلقی می‌شود.

در قرآن، علم منحصر به تقوا شده است.

انتقال تموجات بازارهای تسهیلات و سپرده‌ها به بخش حقیقی اقتصاد، منشأ نوسانات اقتصادی است. با توجه به اصل حکمت شارع، با طرح یک الگوی ریاضی نشان می‌دهیم که ربا، باعث ایجاد پدیده نوسانات اقتصادی است و با حذف ربا و استفاده از نتایج سه گانه فوق، می‌توان به سمت ثبات اقتصادی حرکت کرد. بدین ترتیب، اگر بانک به عنوان یک نهاد، اقدام به عملیات فنی مالی و مشارکت در طرح‌های اقتصادی نماید، پس خود، یک بنگاه اقتصادی است که می‌تواند منابع سپرده‌ای را اخذ و سپرده‌گذاران را در سود خود شریک نماید (یعنی عملکرد بانک به صورت یک شرکت سهامی خواهد بود) و باید فقط به عنوان یک بنگاه اقتصادی عمل کند و نرخ بهره را از پیش شرط ننماید و در پایان دوره نیز سود بانک را به نسبت سهم سپرده‌گذاران بین آنان تسهیم نماید؛ دوم اینکه، در کلیه فعالیت‌های مالی سرمایه‌گذاری، بانک تأمین منابع می‌نماید و چون این تأمین منابع برای فعالیت اقتصادی می‌باشد، لذا بانک می‌تواند سود یا بهره بگیرد و سوم اینکه، بانک حق ندارد از وام‌های مصرفی، بهره دریافت کند.





مقدمه

مبحث بهره در اقتصاد و همچنین در متون فقهی، از جمله مباحث بحث انگیزی است که همچنان نظر بسیاری از محققان را به خود جلب نموده است. مسلماً ارایه نتایج قطعی تر در این مبحث از ابعاد مختلف می‌تواند باعث بهبود عملکرد نظام بانکی کشور نیز بشود، چه قانون بانکداری بدون ربا، بر پایه نگرش‌های فقهی و اقتصادی بر بهره و ربا تنظیم شده و عملاً دستور کار نظام بانکی و فعالیت‌های پولی کشور را مشخص می‌نماید.

در این مقاله، بهره و ربا را از دو سمت نگرش‌های اقتصادی و فقهی مورد بررسی قرار خواهیم داد. فرضیه‌ای که قصد بررسی آن را داریم، این است که آیا بهره منتسب به اعطای وام برای هر منظور و در همه حال ربا تلقی می‌شود یا خیر؟ به عبارت دیگر، همانند نظر برخی از فقها می‌توان از لحاظ اقتصادی و فقهی تفاوت‌هایی مابین وام‌های مصرفی و وام‌های سرمایه‌گذاری قابل شد، یعنی دریافت بهره از وام‌های مصرفی از مصادیق ربا خواهد بود، ولی دریافت بهره از وام‌های سرمایه‌گذاری مصداق ربا را نخواهد داشت. قبل از ورود به این بحث، به مواردی از اصول فقه در

استنباط احکام می‌پردازیم.

فقه و علم^(۱)

فقه در لغت عرب به معنای فهم است و قرآن آن را به قلب^(۲) نسبت داده که فرمود: «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»^(۳)، یعنی محل تفقه قلب است.^(۴) علیرغم عمق معانی که در بطن کلمات متداول مانند علم، فقه، استنباط، اجتهاد و نظایر آن وجود دارد، ولی کمتر به عمق مفاهیم دقت می‌شود.^(۵)

به طور کلی، علم در شریعت حقیقی دین، جدا از علم به مفهوم متداول آن در جامعه می‌باشد. بررسی تاریخ زندگی انبیاء(ع) نیز حاکی از این است که آنها امی و بی‌سواد بوده‌اند و در عین حال، اعلم علمای عصر خود هستند. پس انتساب علم به آنان حتماً به دلیل وقوع فرآیند دیگری است. برای مثال، شخص رسول اکرم(ص) از سواد بهره‌ای نداشتند، ولی در عالی‌ترین مراتب علم، یعنی علم لدنی یا حضوری قرار داشتند. در قرآن کریم خطاب به آن حضرت آمده: «وَمَا كُنْتُمْ تَلْمِزُونَ قَبْلَهُ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخِطُّهُ بِيَمِينِكُمْ»^(۶) همینطور خود حضرت کسب علم را بر هر مسلمانی واجب دانستند، ولی خود سواد نداشتند. به صراحت می‌فرماید: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّلْمِ أَلَمَّا

از آنجایی که نمی‌توان نرخ بازدهی سرمایه را از پیش به طور قطعی مشخص نمود، لذا نباید نرخ دریافت مازاد (بهره) پیشاپیش مشخص و شرط شود.

هر کسی که با بررسی‌های خود احکامی از دین را حتی در امور بسیار جزئی استخراج و استنباط نماید، قابل تبعیت نیست، بلکه ...



هُوَ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ».^(۷) پس علم و سواد متمایزاند و علم به نور تشبیه شده و سواد از ریشه سیاهی، می‌تواند حتی در تقابل با علم و ضد آن نیز باشد.

در قرآن، علم منحصر به تقوا شده است و خداوند می‌فرماید: «اتَّقُوا اللَّهَ يَلْمُكُمْ اللَّهُ»^(۸) یعنی تقوا پیش بگیرید تا من به شما علم بیاموزم. پس استنباطی که بر مبنای علم باشد، مسلماً با استنباطی که بر مبنای سواد باشد، مغایر است و تفقه و فقه باید بر مبنای علم باشد نه سواد. چون در تعریف علم ذکر شد که نوری است که در قلب می‌تابد، پس این علم جدا از سواد و محفوظاتی است که در حافظه نگهداری می‌شوند.

برخی از محققان، اصول فقه را نیز علم نمی‌دانند، بلکه آن را به فن نزدیک‌تر می‌دانند^(۹) و "اصول فقه" را "فن دستور استنباط" تلقی و تعریف می‌کنند. خود این فن استنباط نیز احتیاج به تعمق و تفکر عمیق دارد. کلمه استنباط از ریشه نبط و به معنی کشیدن آب از عمق زمین است و اجتهاد نیز در همین جهت معنی می‌یابد، زیرا اجتهاد از نظر شیعه، به معنای به کار گرفتن حد اعلای کوشش برای یافتن حکم شرع است.^(۱۰) این احکام البته و صد البته در امور فرعی جزئی شریعت می‌باشند و فرع دین را شامل می‌شوند و نه اصل دین را. باید ذکر کرد که فقه و اجتهاد در احکام شرعی نیز پس



از طی مراحل صعبی از تخلیه و تزکیه نفس می‌تواند حاصل شود و تنها به فراگیری کتب ختم نمی‌گردد. شهید ثانی در منیه المریدین می‌فرماید: «گمان مبر که فقه، مطالب مدونه در کتب است، بلکه فقه، دیدن نور خدا با جمیع اشیاء است و هر کس مصداق اَئِمَّةً تَوَلَّوْا فَجَمَّ وَجْهَ اللَّهِ»^(۱۱) قرار گرفت، فقیه آل محمد(ص) است». پس فقیه کسی است که هر جا نگاه کند، نور خدا را ببیند و در این مرحله است که می‌تواند در جایگاه روایت قرار گیرد، البته آن هم به شرط اذن و اجازه از صاحب فرمان. به عبارت دیگر، در این شرایط است که بر اساس مقبوله عمر بن حنظله^(۱۲) صائن نفس و حافظ دین و مطیع امر مولی و مخالف عن الهوا و صاحب قوه القدسیه مجاز به دخالت در امور شرعیه- اعم از روایت، فتوا، قضاوت، امامت جماعت و سایر مناصب دینی- می‌باشد. علی(ع) به شریح قاضی می‌فرماید: «هَذَا مَجْلِسٌ لَا يَجْلِسُ فِيهِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ أَوْ سَقِيٌّ»^(۱۳)، یعنی فقط نبی و فردی که وصایت نبی(ع) را دارد و یا سقی بر مسندی که تو شریح نشسته‌ای، می‌نشیند. پس مساند دینی، مختص مأذونین و مجازین از طرف معصوم می‌باشد و نه غیر که فرمود: «مَنْ ذَا الَّذِي يَسْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»^(۱۴) و اطاعت از کسانی واجب است که صاحب همین اذن و اجازه باشد. قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: «اطيعوا الله

اجتهاد از نظر شیعه،
به معنای بکارگرفتن
حد اعلای کوشش
برای یافتن حکم شرع
است.

وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.»^(۱۵) یعنی اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول و صاحبان امر از بین خودتان را^(۱۶). پس هر کسی که با بررسی های خود احکامی از دین را حتی بسیار جزئی استخراج و استنباط نماید، قابل تبعیت نیست، بلکه براساس فرمایش علی(ع) از مصدر شقاوت صادر می شود تا مصدر نبوت و وصایت. در این باب حضرت صادق(ع) می فرماید: «فتوا دادن برای کسی که با صفای باطنش و اخلاص عملش به وضوح و آشکارا نتواند از خدا استفتا کند، روا نیست و هر کس فتوا دهد، پس به تحقیق حکم صادر کرده و حکم صحیح نیست مگر به اجازه خدا و کسی که با استفاده از خبر بدون آنکه بالعين آن را دیده باشد، حکم دهد، همانا جاهلی است که از جهل خود حکم را اخذ کرده و به سبب حکم خود گناهکار است...»^(۱۷). در این باب در قرآن کریم آمده است: «ای پیامبر، بگو آیا چیزی را که درباره رزق و روزی خداوند بر شما نازل نموده، دیده اید؟ اما شما بعضی را حلال و بعضی را حرام اعلام می دارید. ای پیامبر بگو آیا خداوند به شما چنین اجازه ای داده یا اینکه بر خدا دروغ و افترا می بندید؟»^(۱۸). به عبارت دیگر، حلال چیزی است که خداوند آن را حلال کرده و حرام چیزی است که خداوند آن را حرام کرده و بیان کننده حلال و حرام نبی یا کسی است که از جانب نبی با واسطه یا بلاواسطه مأذون و مجاز است، زیرا این اجازه است که عمل را تصحیح می کند و علم را جانشین ظن می نماید و تحلیل و تحریم هر کس که به إذن خدا نباشد، افترا بستن به خدا است، بلکه حتی اگر بیان کننده حکم خدا هم باشد، باز افترا



بانک، تأمین کننده منابع مالی در کلیه فعالیت های مالی سرمایه گذاری است، و چون این تأمین منابع برای فعالیت اقتصادی می باشد، لذا بانک می تواند سود یا بهره بگیرد.

که صاحبان اذن الهی هستند، واجب است و ارایه طریق آنان در مورد احکام فقهی، لازم الاتباع است. در فقه امامیه نیز جمهور علما بر این نظر هستند که تقلید از میت جایز نیست و باید در هر زمان، ولی حی و یا فقیه حی را یافت و از او تبعیت و تقلید نمود.

منظور از طرح این مباحث آن است که روش استنباط احکام در شرایط فعلی و به سبک موجود می‌تواند با اشکال همراه باشد و باید فقه پویای امامیه در صدد اصلاح روش شناسی استنباط احکام باشد. این روش شناسی، عملاً به جایی برمی‌گردد که در تعریف فقیه به آن اشاره شد.

ادامه دارد

بستن بر خداست، زیرا او چیزی گفته است که فقط مختص خداست، مگر اینکه گوینده این از طرف خدا داشته باشد،^(۱۹) زیرا خداوند می‌فرماید: «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^(۲۰)، یعنی حکم از آن خداوند است.

اکنون این سوال پیش می‌آید که پس تکلیف چیست؟ و از که باید احکام را پرسید و تبعیت کرد؟ در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^(۲۱)، یعنی من هر لحظه (مستمر) قرار دهنده یک خلیفه بر روی زمین هستم و همچنین می‌فرماید: «لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^(۲۲)، یعنی برای هر قومی، هادی هست، «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ»^(۲۳)، یعنی برای هر امتی رسولی است. پس اطاعت این خلیفه یا هادی یا رسول

زیر نویس ها

- ۱) برای بحث‌های کامل در این موضوع، به کتب جناب حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی سلطانعلیشاه، مانند ولایتنامه، سعادتنامه و بشارت المومنین و مجمع السعادات رجوع نمایید.
- ۲) قلب صنوبری در لغت عرب، فؤاد گفته می‌شود که مظهر قلب به معنای دل است که مرکز جان است. فؤاد مرکز تن است. در قرآن کریم از هر دو لغت به کرات استفاده شده است.
- ۳) سوره اعراف، آیه ۱۷۹: قلب دارند، ولی فقه ندارند.
- ۴) آیات بسیار دیگری به وضوح همین معنی را می‌رسانند. آیه ۶۳ سوره منافقون و آیه ۸۷ سوره توبه: «و طُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ»، یعنی بر قلب‌هایشان مهر زده شد، پس فقه (درک) نمی‌کنند. همچنین آیه ۱۲۷ سوره توبه: «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»، یعنی خداوند قلب آنها را به دلیل اینکه فقه ندارند، بر گرداند. در سوره انعام آیه ۲۵ و اسرا آیه ۴۶ و کهف آیه ۵۷ می‌فرماید: «وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ»، یعنی بر قلب‌های آنان پوشش گذاریم تا درک (فقه) نکنند.
- ۵) همچنین در آیه «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»، سوره توبه، آیه ۱۲۲.
- ۶) سوره عنکبوت، آیه ۴۸: پیش از این (ای محمد) نه می‌توانستی بخوانی و نه به دست خویش خط بنویسی.
- ۷) بحار الانوار، ملا محمد باقر مجلسی، ج ۶۷، باب ۵۲، ص ۱۳۹ و منیه المریدین شهید ثانی، ص ۱۵۹، فی التوکل علی الله تعالی و الاعتماد.
- ۸) سوره بقره، آیه ۲۸۲
- ۹) اصول فقه، دفتر اول، سید مصطفی محقق داماد، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ دهم، ص ۹.
- ۱۰) در تعریف اجتهاد گفته اند: «اسْتِفْرَافُ الْوَسْعِ فِي طَلَبِ حُكْمِ الشَّرْعِ»، همان، ص ۱۳.
- ۱۱) سوره بقره، آیه ۱۱۵: به هر جا روی کنید، وجه (صورت) خدا را می‌بینید.
- ۱۲) «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى الْهَوَاءِ، مُطِيعًا لِمَوْلَاهُ فَلِلْعَالَمِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ». وسائل الشیعه، ج ۲۷، باب ۱۰، ص ۱۰۱ و بحار الانوار، ج ۲، باب ۱۴، ص ۸۸.
- ۱۳) روضه کافی، ج ۷، کتاب القضاء والاحکام، ص ۴۰۶ و حدیث ۲، ۲/۲.
- ۱۴) سوره بقره، آیه الکرسی: کیست که بتواند نزد او شفاعت کند مگر به اجازه او.
- ۱۵) سوره نساء، آیه ۵۹.

۱۶) جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده در مقاله «حضرت سید نورالدین شاه نعمت الله ولی» در عرفان ایران، شماره ۱۵، صفحات ۲۰-۵، انتشارات حقیقت، ۱۳۸۲، تهران، می‌نویسد: «... و اما در اینجا این مسأله طرح می‌شود که اکنون که دسترسی امام برای مسلمین و شیعیان فراهم نیست، پس تکلیف مردم چیست؟ مثلاً بیعت معنوی، بیعت ولایتی، که یکی از ارکان شریعت مظهر اسلام بود و در زمان پیغمبر هم تشریح شد و مقرر گردید و هیچ دستور و آیه ای مبنی بر نسخ آن نرسیده است و ائمه هم، اوایل شخصاً بیعت می‌گرفتند و حتی خلفای جور هم بیعت می‌گرفتند، پس تکلیف مسلمانان در زمان غیبت چیست؟ جانشینان پیامبر، ائمه اطهار، همیشه در فشار و اختناق بودند، چنانکه داستان‌های فراوانی از اختناق شدید در زمان ائمه به خصوص بعد از حضرت رضا (ع) در تواریخ ذکر کرده اند... بنا بر این، اگر خلفا می‌فهمیدند که امام بیعت می‌گیرد- با توجه به اینکه آنها توجه نداشتند بیعتی که امام می‌گیرد، بیعت حکومتی و برای حکومت و جمع آوری طرفدار نیست... بنا بر این، جان امام و بلکه همه شیعیان ایشان در خطر بود. از این رو، خلفا همواره مراقب ائمه بودند. بدین جهت بود که ائمه غالباً نمایندگان و مأمورانی را معین می‌فرمودند که آن مأموران از طرف حضرت بیعت بگیرند و غالباً مجاز بودند که خود نیز نمایندگانی تعیین کنند... این توالی و تعاقب اجازه مشایخ و مربیان عرفانی را در تصوف «سلسله» اصطلاح کرده اند... سلسله حقه که در قدیم متعدد بودند، همه رشته اجازه خود را به علی (ع) می‌رسانند، چون اساس تصوف بر آن است که هر کسی باید از ید قبلی مجاز باشد. این رشته و سلسله مشایخ به اعتقاد پیروان راستین تصوف تا روز قیامت ادامه دارد. اما فقط سلسله‌ای که به امامی برسد، معتبر است. سلسله‌ای هم که به امام برسد، مسلماً باید به علی (ع) برسد، چون همه سلسله‌ها از علی جاری شده و علی هم از پیغمبر اجازه داشته است...»

۱۷) مصابح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ترجمه عباس عزیزی، انتشارات نبوغ، چاپ دوم، ۱۳۷۹، قم، باب ۶۳ فی الفتیاء: قَالَ الصَّادِقُ (ع): «لَا تَجِلُ الْفُتْيَا لِمَنْ لَا يَسْتَفْتِي مِنَ اللَّهِ بِصَفَاءِ سِرِّهِ وَ إِخْلَاصِ عَمَلِهِ وَ عِلَانِيَتِهِ وَ بُرْهَانِ مِنْ رَبِّهِ فِي كُلِّ حَالٍ لِأَنَّ مَنْ أَفْتِيَ فَقَدْ حَكَمَ وَ الْحُكْمُ وَالْحُكْمُ لَا يَصِحُّ إِلَّا بِإِذْنِ مَنْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ بُرْهَانِهِ وَ مَنْ حَكَمَ بِالْخَبْرِ بِإِذْنِ اللَّهِ فَهُوَ جَاهِلٌ مَأْخُودٌ بِجَهْلِهِ وَ مَأْثُومٌ بِحُكْمِهِ...»

۱۸) سوره یونس، آیه ۵۹: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ ءَ اللَّهُ أَدْنَىٰ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ»

۱۹) برای شرح بیشتر در این موضوع، به کتب جناب حاج ملا سلطان محمد بیدختی گنابادی سلطانعلیشاه، مانند ولایتنامه، سعادتنامه و بشارت المومنین و مجمع السعادات رجوع نمایید. همچنین به شرح ایشان در ذیل آیه ۵۹ سوره یونس در تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد رجوع شود.

۲۰) سوره یوسف، آیات ۴۰ و ۶۷ و سوره انعام، آیه ۵۷.

۲۱) سوره بقره، آیه ۳۰.

۲۲) سوره رعد، آیه ۷.

۲۳) سوره یونس، آیه ۴۷.